

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

حدیث اخلاقی هفته (ادامه خطبه شششنبه)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از بیان نحوه انتخاب و روی کار آمدن خلفای قبل می فرماید: «إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ - [خَضَمَ] خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ انْتَكثَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ.»

خلیفه سوم روی کار آمد و وضعش به گونه ای بود که از شدت پرخوری پهلوهایی او برآمده و بزرگ شده بود. افرادی که زیاد می خوردند دو طرف پهلوهایشان این چنین می شود.

عرب به خارج شدن چیزی از چیز دیگر «نثیل» می گوید لذا به مدفوع انسان نیز «نثیل» اطلاق می شود. یعنی خلیفه سوم بین محل خوردن و محل دفع، در حال رفت و آمد بود؛ کنایه از این که فکری غیر از خوردن نداشت و اصلاً به فکر اصلاح امور مسلمین، حفظ دین خدا و کرامت انسان ها نبود.

از دیگر کارهای خلیفه سوم جمع کردن اقوام در اطراف خود بود. «بخضمون» از «خَضَمَ» است. عرب از کسی که غذا را با دندان های آسیاب می خورد تعبیر به «خَضَمَ» می کند اما زمانی که با دندان های پیشین می خورد تعبیر به «قَضَمَ» می کند.

کلام حضرت (علیه السلام) کنایه از این است که اینها با تمام دندان ها و دهان، مال خدا را می خوردند؛ مانند شتری که علف های بهاره را که خیلی تازه و خوش خوراک هستند، می خورد. تعبیر «مال الله» به جای بیت المال تعبیر بسیار مهمی است.

این شخص بیت المال را که باید بین فقرا و مسلمین طبق عدالت تقسیم و توزیع می شد را بین اقوام و نزدیکان خود تقسیم می کرد. چنین نقل می کنند که اول کسی که پادشاه های نجومی (به تعبیر ما) را در اسلام به افراد داد، خلیفه سوم بود. رقم های بسیار بالا به دامادهاش، طلحه، زبیر و امثال اینها داد و مرحوم علامه امینی رحمه الله مجموع این موارد را در کتاب الغدير ذکر کرده است.

سپس می فرماید تا این که تمام برنامه هایی که برای خود به صورت مفتول پیچیده و ریخته بود باز شد و کسی نتوانست برای او کاری انجام بدهد و عمل کردش پایان کار او را معین نمود یعنی کار او را تمام و مرگش را رساند.

البته گاهی اوقات تجهیز در لغت به معنای تسریع در مرگ یا مجروح کردن هم به کار رفته است. اما در اینجا کنایه از این است که عملش او را به انتهای و مرگ رساند و پرخوری اش او را با صورت به زمین زد.

خلیفه مسلمین اقوام خود را فرماندار و والی ولایات قرار می‌داد و پول‌ها را به اینها هدیه می‌کرد. در زمان خلیفه سوم مسلمین آفریقا را فتح کردند و در تاریخ نقل شده‌است که تمام خمس آن‌را به مروان بن حکم داماد خود داد و مردم از این رفتارها را ناراضی بودند.

اوضاع در زمان خلیفه سوم به قدری بد بود و او به قدری مردم را در فشار قرار داد که گروه‌های مختلف برای اعتراض پیش او می‌آمدند اما او اصلاً به حرف کسی گوش نمی‌کرد. خلیفه اول و خلیفه دوم گاهی اوقات به حرف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) گوش می‌دادند و آنها امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را مورد مشورت قرار می‌دادند. اما این خلیفه نصایح امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را گوش نمی‌کرد.

بحث در مورد نحوه به قتل رسیدن عثمان در تاریخ وجود دارد که گفته شده‌است در اعتراض‌های مردمی در بلاد مختلف، گروه‌های مختلف در مدینه جمع شدند و او را نصیحت کردند و خواستند امور را اصلاح کند. او قول هم می‌داد اما عمل نکرد. تا این‌که درگیر شدند و او را به صورت گروهی کشتند. این نکته‌ی مهمی است که گروهی از مسلمان‌ها او را به قتل رساندند و در تاریخ شخص معینی را ذکر نکرده‌اند.

سپس حضرت (علیه‌السلام) می‌فرماید: «فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ [إِلَيَّ] كَعُرفِ الضُّبُعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِضَةِ الْغَنَمِ.»

«راعنی» از «روع» به معنای وحشت و ترس است. در لغت «عرف» به چیزهایی که روی هم انباشته می‌شود گفته می‌شود. کفتار و حیوان درنده چون روی یال خود موهای انبوهی دارد از آن تعبیر به «عُرف» می‌شود. حضرت (علیه‌السلام) می‌فرماید آنچه من را وادار و متعجب کرد - نه این‌که حضرت (علیه‌السلام) بگوید من را به ترس انداخت - این بود که مردم مانند «عرف الضبع» سراغ من آمدند.

«ينتالون» از «تَوَلَّ» است. زمانی‌که زنبورهای عسل به صورت انبوه سراغ کندو می‌روند عرب تعبیر به «إنتال» می‌کند. حضرت (علیه‌السلام) می‌فرماید مردم از هر طرف مثل زنبور عسل جمع شدند و اجتماع پیدا کردند تا این‌که حسان زیر پاها قرار گرفتند.

مشهور شَرَّاح می‌گویند مراد از «حسان» حسنین (علیهما السلام) هستند. اما این دو بزرگوار در زمان کشته شدن عثمان حدود 30 سال داشتند و بچه کوچک نبودند که بگوئیم زیر دست و پا بودند.

برخی می‌گویند مراد دو انگشت بزرگ پا یا دو ذراع استخوان دست انسان است. یعنی مردم به صورت انبوه به سراغ من آمدند و روی انگشت پا یا دو دست من فشار آوردند. قرینه این احتمال تعبیر «شق عطفای» است یعنی ردای من از دو طرف پاره شد.

«ربیضة الغنم» یا به معنای محل جمع شدن گوسفندان در آغل است یا به جمع شدن گوسفندان از ترس گرگ به دور چوپان اطلاق می‌شود. یعنی مردم مثل گوسفندانی که گرگ به ایشان حمله کرده بود و دنبال این بودند که به شخصی پناه بیاورند، حول من جمع شدند.

نکته بسیار مهم این است که در خلاف خلفای سابق نقش مردم بسیار کم‌رنگ بود برای این‌که انتخاب خلیفه اول به دست سقیفه، انتخاب خلیفه دوم به دستور مستقیم و وصیت خلیفه اول و انتخاب خلیفه سوم به واسطه شوری بود. تعبیر حضرت (علیه‌السلام) را خواندیم که ایشان فرمودند خلیفه اول و دوم پستان خلافت را به شدت برای خودشان دوشیدند.

در وصیت خلیفه اول نیز این نکته وجود داشت که گفت می‌خواهم وصیت کنم تا خلیفه سوم نوشت «بسم الله الرحمن الرحيم» از هوش رفت. عثمان نوشت که خلیفه دوم به عنوان خلیفه است. بعد که خلیفه اول به هوش آمد گفت چه نوشتی؟ گفت نوشتم که عمر بن الخطاب به عنوان جانشین تو است. او گفت درست نوشتی. خلیفه دوم هم به گونه‌ای طراحی کرد که خلیفه سوم بعداً جانشین او شود. لذا هر کدام پاداش دیگری را در امر خلافت به این گونه پرداخت نمودند.

در مورد خلافت امیرالمومنین (علیه‌السلام) اولین بار بعد از شهادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که مردم آمدند و دیدند هیچ کس غیر از آن حضرت (علیه‌السلام) صلاحیت برای خلافت ندارد و لذا ایشان را به عنوان خلیفه انتخاب کردند و این حادثه نقطه عطفی در تاریخ شد.

ادامه بررسی کلام مرحوم نائینی (رحمه‌الله)

تمه‌ای نسبت به اشکال سابق باقی است و آن این‌که هر چند مرحوم عراقی رحمه‌الله اشکال را طبق مبنای سلطان العلماء رحمه‌الله مطرح نمودند اما ظاهراً این اشکال توسعه دارد و طبق مبنای مشهور در اسماء اجناس که بگوئیم اینها برای ماهیات مجرده از هر قیدی به نحو لا بشرط مقسمی وضع شده باشند نیز وارد است؛ به این بیان که متکلم در هنگام تصور این اسامی اینها را یا با خصوصیت و یا بدون خصوصیت تصور می‌کند.

بله طبق نظریه مشهور «زید» از هر قیدی خالی است اما متکلم در زمان استعمال یا هیچ قیدی نمی‌آورد و یا قیدی می‌آورد و از این دو حال خارج نیست؛ در نتیجه مجدداً اشکالات مطرح شده طبق مبنای مشهور نیز جاری است و اختصاصی به مبنای سلطان العلماء رحمه‌الله ندارد.

اشکال نهم (مرحوم محقق عراقی رحمه‌الله): مرحوم محقق عراقی رحمه‌الله می‌فرماید: تالی فاسد ایجاد می‌بودن حروف و ادوات این است که متأخر در عین تأخر باید متقدم و متقدم در عین تقدم باید متأخر باشد و این محال است.

توضیح مطلب این‌که مفاهیم اسمیه متشکل از لفظی هستند که دال بر آن معنای اسمی است؛ یعنی در «زید فی الدار»، «زید» لفظی دال بر معنای اسمی و «دار» نیز لفظی دال بر معنای اسمی دیگر است. ادوات نیز برای ایجاد ربط بین مفاهیم اسمیه هستند.

در حالی‌که قبل از آن دو چیز وجود دارد: الف- ماده و لفظی که دلالت بر معنای اسمی دارد. ب- معنایی که به عنوان مدلول این ماده است. قاعده این است که دال و حاکی مؤخر از مدلول و محکی است و حرف می‌خواهد معنایی را در چیزی که دو رتبه مقدم است ایجاد نماید. در نتیجه لازم می‌آید حرف که متأخر است، در عین تأخر مقدم شود برای این‌که مقوم معنای اسمی است و خصوصیتی در آن ایجاد می‌کند.

یا باید بگوئیم معنای اسمی در عین این‌که تقدم دارد مؤخر شود تا معنای حرفی بتواند در آن ایجاد معنا نماید و این نیز محال است.

به بیان دیگر در مانحن فیه سه مرحله وجود دارد: الف- معنای اسمی ب- لفظی که دال بر معنای اسمی است ج- حرف. این قانون نیز مسلم است که دال و حاکی مؤخر بر مدلول و محکی است و تا مدلولی نباشد دال معنا ندارد. مرحوم عراقی می‌گوید جناب نائینی اگر حرف بخواهد در معنای اسمی که دو رتبه بر او مقدم است ایجاد ربط و خصوصیت نماید به منزله مقوم آن معنای اسمی خواهد بود پس باید در رتبه معنای اسمی باشد در حالی‌که مؤخر از آن است در نتیجه لازم می‌آید آن‌چه مؤخر

فرض شده است مقدم باشد.

یا باید معنای اسمی را مؤخر نمائیم چرا که قرار است خصوصیت ربط پیدا نماید و ربط نیز در مرحله سوم است؛ در نتیجه لازم است معنای اسمی متقدم را به مرحله سوم ببریم یعنی آنچه مقدم است متأخر شود.^[1]

کلام مرحوم صاحب منتقى الاصول (رحمه الله)

صاحب منتقى الاصول رحمه الله در جواب از این اشکال می فرماید: هر چند حرف ایجاد ربط می کند اما مقوم معنای اسمی و موضوع نیست تا بگوئیم این دو باید در یک رتبه باشند؛ به این بیان که معنای حرفی تنها خصوصیتی برای مجموع دال یعنی «ز ی د» و مدلول یعنی هیکل خارجی می آورد و اصلاً بحث تقدم و تأخر در میان نیست.

مثلاً در باب عرض و معروض، عرض متأخر از معروض است. آیا کسی می گوید لازم است آنچه متأخر است متقدم شود؟! لذا اشکال دوم وارد نیست.^[2]

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ «ان لازم كاشفية الأسماء عن مداليلها انما هو تحقق مضامينها في رتبة سابقة عن كشف الألفاظ عنها كما هو شأن كل محكي بالنسبة إلى حاكيه، و حينئذ فلو كان شأن الأداة و الهيئات هو الموجودة لمداليلها التي هي الارتباطات الخاصة بين مفاهيم الأسماء يلزمه تأخر صقع الارتباط بين المفهومين عن صقع الألفاظ و الأداة المتأخر عن صقع مفهومي الاسمين بمرتبتين، نظرا إلى عليّة الأداة لوجود الارتباط بين المفهومين و لازمه حينئذ هو تقوم مثل هذا الربط الواقع في الصقع المتأخر بما يكون صقعه متقدما عليه بمرتبتين.» نهاية الأفكار، ج 1، ص: 49.

[2] □ «ان المعنى الحرفي ليس مقوما لموضوعه كي يدعى انه في رتبته، بل هو من خصوصيات وجود المعنى الاسمي الذهني و طوارئه. و عليه فلا بد من فرض وجود معنى اسمي يتعلق به اللحاظ الخاصّ فهو متأخر رتبة عن المعنى الاسمي لا محالة، فلا يلزم تقدمه أو تأخره على نفسه بثلاث رتب.» منتقى الأصول، ج 1، ص: 104.